

# تحول ساختار و نقش خانواده ، در جوامع غربی

دکتر داور شیخاوندی

عضو هیئت علمی  
دانشگاه آزاد اسلامی

## خاستگاه خانواده و تحول آن

اشاره :

خانواده به عنوان نهادی بنیادی، در تمام جوامع و در تمام ادوار وجود داشته است؛ چه در جوامع متمدن و مترقی آسیایی، اروپایی و...؛ چه در اجتماعات قبیله ای به اصطلاح «بدوی» مانند: اسکیموها، مردم «جزایر پاک» در اقیانوس آرام، یا بوشمن ها در آفریقای جنوبی. خانواده همیشه دارای ساختار اقتصادی، دینی، سیاسی و اجتماعی کم و بیش جامعی بوده است. برای تعریف دقیق اشکال متفاوت زندگی و گروه بندی های اجتماعی در تمدن های ابتدایی، معیارهای مطلق و ثابتی وجود ندارند. چنین پنداشته می شود که اندیشناکی برای حفظ و بقای نسل و دوام زندگی، موجبات شکل خانواده را فراهم آورده است؛ به ویژه این که نوزاد انسانی سال ها به مراقبت، پرستاری و تغذیه نیاز دارد تا بتواند بر پای خویش بایستد. احتمالاً بر همین پایه بوده است که همانند حیوانات در میان انسان ها نیز تقسیم کار بر حسب جنس پدید آمده و خانواده هسته ای اصلی همه ی جوامع محسوب گشته است.

با توجه به این که «اندرکنش»<sup>۱</sup> های زیستی - جامعی در قالب خانواده آغاز می شوند و انجام می پذیرند، بنابراین مطالعه ی فرهنگ ها را می توان از تحلیل خانواده، به عنوان یک عنصر ابتدایی آغاز

کرد. البته جهانی بودن خصلت «خانواده»، تعریف آن را دشوار کرده است. در نقاط گونه گون جهان، بر حسب تمدن های متفاوت، خانواده چنان ابعاد و اشکال متفاوتی به خود می گیرد که ارائه ی تعریفی جامع و در بر گیرنده ی همه را غیرممکن می سازد. اما ضرورت ارائه ی تعریفی ناشی از اندیشناکی دانش ورزانه وجود ندارد. جمع آوری شاخص های اصلی بیان کننده ی خانواده، به رغم دل بخواهی بودن، نقطه ی مرجعی یا تکیه گاهی پدید می آورد که با اتکا بدان می توان اشکال خانواده را در جوامع متعدد مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

**کارکرد زیستی و کارکرد اجتماعی خانواده**  
هم-سری، مردی با زنی به قصد تولیدمثل، از واقعیت های مشخصی است که در گروه های اجتماعی تفاوت دارد، به طوری که یک «امر بیو-فیزیولوژیک»، جنبه ی کاملاً اجتماعی-جامعی می یابد. امر بیو-فیزیولوژیک عبارت است از هم-آمیزی، هم-زیستی، هم-سرایی (خانه) هنجارمند مردی با زنی به مدت نسبتاً طولانی و مداومی که در این مدت، بارداری، زایش و بالیدگی فرزندان مشترک آنان انجام می گیرد.

جنبه های اجتماعی اغلب بر جنبه های بیو-فیزیولوژیک تقدم دارد، چنان که برای هم-سرگزینی آیین و تشریفات ویژه ای

اعمال می شود و با رعایت سلسله مراتبی مانند: ابتکار عمل گیس سفیدان و ریش سفیدان، و مذاکره و معامله ی «بزرگان»، پیش شرط های هم-آمیزی به صورت یک «قرارداد» جمعی پیش از عمل نهایی، به توافق طرفین زن و شوهر می رسد. بعد از عمل بیو-فیزیولوژیک، جنبه های اجتماعی در اشکال و ابعاد متنوع دوام می یابد؛ از جمله، انتقال فرهنگ از افراد پر سن و سال به افراد یا هموندان خردسال. این پدیده ی «نسل پروری» در تداوم حیات اجتماعی و بقای جمعیتی گروه، اهمیت شایانی دارد و به همین سبب، در کانون اندیشه ی کسانانی قرار گرفته است که «خانواده» را موضوع مطالعه و پژوهش خود قرار داده اند. به معنای دیگر، تولید زیستی کودک با تولید اجتماعی-فرهنگی و انتقال آن به فرزندان چنان تنیده است که تفکیک آن ها از هم عملاً میسر نیست.

عاملی که خانواده را به عنصر بنیادی تمام جوامع تبدیل می کند، در این نکته نهفته است که خانواده، شرایط لازم را برای تسلسل، مانایی و پایایی خود پدید می آورد، به طوری که هر نسل تولید شده و تولد یافته ای پس از بالیده شدن، خود به تولید و زیایی نسل دیگر می پردازد و بدینسان، فرایند تولید و زاینده گی انسان، انتقال فرهنگ، بازتولید انسان، بازتولید فرهنگ و... پیوسته پایدار و بالیده می ماند.



### خاستگاه و ساختار خانواده

در مورد خاستگاه خانواده گمانه‌های متعددی ارائه شده است: قرن‌ها پیش از داروین، بسیاری از دانشمندان و دانش‌ورزان بر این باور بوده‌اند که موجودات زنده، در جریان بالیدگی خود، از مراحل متفاوتی گذشته و متحول گشته‌اند. جوامع انسانی نیز از این فرایند برکنار نبوده در جریان «شدن»، ناچار پله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند؛ مانند: دوره‌ی به اصطلاح «بربریت» که احتمالاً شباهت زیادی به اجتماعات «بدوی» یا «وحشی» کنونی پراکنده در جنگل‌ها و صحراهای برزیل، آفریقا و استرالیا داشته است.

خانواده نیز همانند سایر نهادهای انسانی، از این فرایند تحولی (نه تکاملی!) برکنار نمانده است. بنابه پندار این اندیشمندان، ساختار خانواده در عهد کهن شباهت زیادی به ساختار خانواده در میان قبایل بدوی کنونی داشته است. در جریان تاریخ، ساختار کهن خانواده در دنیای متمدن امروزی متحول گشته و شکل امروزی به خود گرفته است.

در عهد کهن، بسیاری از جوامع ابتدایی دارای ساختار «مادرتباری» بوده‌اند. ما آگاهانه از به‌کارگیری اصطلاح نادرست مادرسالاری خودداری می‌کنیم؛ زیرا بر این باوریم که چنین نظامی، جز در موارد بسیار نادر، وجود نداشته است. در این قبیل

اجتماعات، راستای تباری افراد بر محور مادر می‌گشته است و زن نقش مهم و پرارجی را ایفا می‌کرده است (دارا بودن نقش مهم به معنای سلطه بر مردان و مدیریت بر جامعه نبوده است).

شایسته است یادآوری شود که اجتماع مادرتبار<sup>۲</sup> در نقطه‌ی مقابل یا در تعارض با اجتماع پدرتبار<sup>۳</sup> یا پدرسالار قرار نداشته است. در واقع، اهمیت و ارج مقام زن (والده) ناشی از قدرت باروری و زایایی او، به عنوان عامل، منشأ و منبع تولید، تولد، مولود و ولد بوده است.

مالینوفسکی، مردم‌شناس لهستانی الاصل انگلیسی معتقد است که در جوامع مادرتبار (مانند مردمان ساکن جزایر ملانزی) قدرت خانوادگی به دایی کودک تفویض می‌شود (مردسالاری) [Famille 2000, 1971: 8 and 9; Caraantinie, 1981: 31303]. از سوی دیگر، در زمینه‌ی امور عامه، زن هرگز نقش هم‌تراز با نقش مرد را، در جامعه‌ی پدرتباری یا پدرسالاری، ایفا نمی‌کند.

در اجتماع مادرتباری تفویض حقوق مالکیت یا حقوق «سیاسی» به زن خیلی نادر دیده شده است. به عنوان مورد استثنایی، مردم‌شناسان به اجتماع «ایروکواها» اشاره می‌کنند که به وسیله‌ی مورگان در میان سرخ‌پوستان آمریکایی مورد مطالعه بوده است. در همین ردیف «پوئبلوها»ی آمریکا

و «خازی‌های» آسام نیز قرار می‌گیرند. در میان ایروکواها، زنان زمین‌های زراعی و خانه‌ها را در تملک داشته‌اند و رهبری بسیاری از آیین‌های دینی - اجتماعی را عهده‌دار بوده‌اند. هرچند که آنان در انتخاب رئیس قبیله حق وتو داشته‌اند، ولی هرگز به ریاست قبیله برگزیده نمی‌شده‌اند، حتی در شورای قبیله نیز شرکت نمی‌کرده‌اند [Famille 2000, 1971: 9]. در میان پوئبلوها، مالکیت زن به تملک خانه محدود بوده است. خازی‌های آسام به سبب «مادرتبار» بودن، «مادر مکان» نیز هستند. بدین معنا که فرزندان در مکان زیست مادر یا دایی به دنیا می‌آیند و در همان‌جا بزرگ می‌شوند [پیشین].

باکوفن<sup>۴</sup>، نظام مادرتباری را تنها از دیدگاه تطوریان مورد توجه قرار می‌دهد. به گمان وی، همه‌ی جوامع انسانی در آغاز مادرتبار و دایی‌سالار بوده‌اند و سپس اندک اندک به پدرتباری و پدرسالاری تطور یافته‌اند [پیشین]. در چنین فرایندی، مسلماً یک دوره‌ی انتقالی، مبتنی بر تداخل دو نظام، وجود داشته است؛ مانند روم باستان که در آن‌جا زنان، به‌ویژه زنان وابسته به طبقه‌ی والا، از ارج و احترام زیادی برخوردار بوده‌اند، در صورتی که پدرتباری و پدرسالاری اندرکار بوده است.

چنین گمانه‌ای بر این واقعیت استوار است که در میان بسیاری از قبایل ابتدایی،



سازوکار تولیدمثل کاملاً نادیده گرفته می‌شده است. مردم، بارداری را ناشی از نوعی اعجاز جادوگرانه می‌پنداشته‌اند. نقش پدر (والد)، به عنوان دستیار در تولید بچه ناچیز انگاشته می‌شده است، در صورتی که نقش مادر را به عنوان «حوا»، یعنی زندگی‌بخش (حی)، اساس و تعیین‌کننده می‌دانسته‌اند.

در اجتماع «مادرتبار»، مهم‌ترین چهره‌ی مردانه در نظر کودک به جای پدر، دایی او، یا برادر مادر بوده است. دایی با خواهر خود و مادر بچه‌ها در یک خانه می‌زیسته و با وی هم‌خانه بوده، و در نتیجه، جزو خانواده محسوب می‌شده است. در صورتی که عموی بچه‌ها از چنین منزلتی (مشتق از منزل) برخوردار نبوده است؛ با در نظر گرفتن این که حتی در جوامع پدرتبار و مردسالار نیز، دایی‌ها از ارج و اعتبار بیشتری در مقایسه با عموها برخوردار هستند، بنابراین، برخی چنین نتیجه گرفته‌اند که این گونه طرز تلقی بازمانده از دوره‌ی مادرتباری است.

بنابه نظر تحولیان، مادرتباری برای ایلات و عشایری که از راه شکار می‌زیسته‌اند و پیوسته در حال کوچ بوده‌اند، بایسته بوده است. در پی ناآشنایی با فنون

کشاورزی، مردان به دنبال شکار ره‌سپار می‌شده‌اند، یا از حریم قبیله پاس‌داری می‌کرده‌اند، یا در نظام دام‌داری، در نقش شبانی، رمه‌ها را به چراگاه می‌رانده‌اند. در نتیجه، اغلب از «خانواده» دور بوده و مرگ و میرایی در میانشان فزون داشته است. در مقایسه با مردان، زنان عنصر ثابت و مانای خویش-آوندی، در انواع تشکل‌های اجتماعی، مانند: یورت، طایفه (طیف خویشاوندی) و قبیله محسوب می‌شده‌اند و به نقش مراقبت و پاس‌داری از بچه‌ها ادامه می‌داده‌اند. بدون در نظر گرفتن این عامل اجتماعی، در پی تقسیم‌کار بیو-فیزیولوژیک، مادران به طور سرشتی بارداری و تغذیه‌ی کودکان را پیش و پس از زایش عهده‌دار هستند و به مدت نسبتاً طولانی، آنان را در آغوش خودشان بزرگ می‌کنند. در پی این فرایند سرشتی، کودکان از خردسالی به فضای مادرانه خو می‌گیرند. به تدریج، با کشف و تعمیم فنون کشاورزی، میدان تحرک و جابه‌جایی مردمان محدود شد. در پی زمین‌کاری، «زمین‌گیر» شدند و فرصت بیشتری یافتند تا با هم-سر و فرزندان بیشتر هم-سرا باشند و در کار تربیت و انتقال تجارب زیستی، نقش فزون‌تری ایفا کنند. بنابه گمانه‌ی پیروان تحول، این پدیده سبب پیدایی پدرتباری و تشدید مردسالاری شده است. یکی از اجتماعات باقی‌مانده با ویژگی‌های دوره‌ی انتقالی از مادرتباری به پدرتباری، «کواکیوتل‌ها» در کلمبیا بریتانیا هستند. در این اجتماع، گذر از مادرتباری به پدرتباری تا دهه‌های اخیر در حال تکوین بوده است. [همان، ص ۹، ۱۳۸ و ۱۳۹].

لوئیز هانری مورگان، وکیل دعاوی آمریکایی در قرن گذشته، پس از گذراندن مدت درازی در میان سرخ‌پوستان «ایروکوا»، سرانجام مردم‌شناسی را پیشه کرد. با بازسازی مراحل متعددی که احتمالاً نهاد

خانواده پیموده است، وی توانست آثار آن‌ها را در میان سرخ‌پوستان قرن نوزدهم بیابد [همان، ص ۱۰].

بنابه انگاره‌ی مورگان، در آغاز بین زن و مرد آزادی آمیزش وجود داشته است. به تدریج آمیزش جنسی بین پدر و مادر با فرزندان حرام شد. سپس نوبت تحریم هم-بستری خواهر و برادر فرا رسید. در دومین مرحله، خانواده‌ی مبتنی بر ازدواج گروهی شکل گرفت. این گونه ازدواج که در زمان مورگان در میان سرخ‌پوستان آمریکایی معمول بود، امروزه نیز اشکال بدوی آن را هنوز در میان بومیان استرالیایی می‌توان یافت. در این قبیل خانواده‌ها، گروهی از پسران از روز تولد شوهران آینده‌ی گروه دیگری از دختران تلقی می‌شوند. به معنای دیگر، به جای یک مرد و یک زن، چند مرد و چند زن به طور جمعی با هم ازدواج می‌کنند و یک «خانواده» را تشکیل می‌دهند. مرحله‌ی سوم به «خانواده‌ی گسترده‌ی زنمدار» تعلق داشته است. اعضای چنین خانواده‌ای بر محور اقتصاد مشترک دور هم گرد می‌آمدند و چندین زوج و فرزندان آنان، زیر قدرت یک مادر بزرگ قرار می‌گرفتند (احتمالاً همین نوع را مادرسالار نامیده‌اند).

در مرحله‌ی چهارم، در پی پیدایش و افزایش کشاورزی، ظاهراً زنمداری، مادرتباری، و به احتمال ضعیف، «زن‌سالاری»، جای خود را به مردمداری، پدرتباری، پدرمکانی و سرانجام پدرسالاری داده است و آثار این نوع خانواده هنوز هم در میان مردمان کشورهای منطقه خاورمیانه پابرجاست. این گونه خانواده، معمولاً از چندین زوج خویشاوند و فرزندان آنان تشکیل می‌شود که بر محور زمین مشترک گرد هم می‌مانند و زیر قدرت یکی از ریش‌سفیدان «خانواده» به نام سرور، شیخ یا القاب مشابه آن، قرار می‌گیرند. امروزه،

این قبیل خویشاوندی گسترده را «طایفه» نیز می‌نامند که مبین طیفی از پیوندهای نسبی و سببی است.

در مرحله‌ی پنجم، «خانواده‌ی هسته‌ای» معاصر شکل گرفت که از فروپاشی و تفکیک «خانواده‌ی گسترده» به وجود آمده و بیشتر محصول اقتصاد صنعتی و شهرنشینی است.

نظریه‌ی پیروان تحول درباره‌ی خانواده که در قرن نوزدهم بیان شده، امروزه کمتر مورد تأیید است، ولی باید اعتراف کرد که اثرات آن هنوز هم در تحلیل و تعبیر جامعه‌شناسانه‌ی نهاد خانواده، به‌ویژه جامعه‌شناسی مارکسیستی متکی به اثر انگلس، با عنوان «ریشه خانواده، مالکیت و دولت» (۱۸۸۴) پایدار مانده است. سزاست یادآور شویم که برخی از ساختارهای اجتماعی با شرایط زندگی معینی بیشتر سازگاری دارند و در نتیجه، چنان ساختارهایی در شرایط مناسب تعمیم و ترویج می‌یابند و در شرایط نامناسب، به اشکال دیگری تحول پیدا می‌کنند؛ از جمله، انطباق ساختار خانواده‌ی «مادرتبار» با شرایط کوچ و ساختار «پدرتبار» با شرایط کشاورزی. تعمیم این نظر با شاخص‌های دل‌بخوایی به تمام ادوار تاریخی کهن و به همه‌ی جوامع، باید با درنگ و ژرف‌اندیشی همراه باشد.

علاوه بر روش‌های مردم‌شناسی، امروزه یافته‌های باستان‌شناسی از سویی و مطالعه در احوال حیوانات، به‌ویژه میمون‌ها، از سوی دیگر، زمینه‌های تازه‌ای برای پژوهش درباره‌ی خاستگاه خانواده ارائه می‌دهند. چنین پژوهش‌هایی فقط امکان می‌دهند که دانش‌ورزان به نتایج کلی برسند. مطالعه‌ی شکل مسکن از دیدگاه باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در جمعیت‌های باستانی، در تشکیل یک همبودی<sup>۵</sup>، تعداد زیادی از هموندان

(اعضا) شرکت داشته‌اند و ضرورتاً دارای ساختار «خانواده» نبوده‌اند.

بررسی‌های تاریخی نیز به کشف راز «خانواده» یاری می‌رسانند. نوشته‌های تاریخی گذشتگان گاهی جزئیات ارزنده‌ای را آشکار می‌سازند، ولی باید پذیرفت که بهره‌برداری از آن‌ها محدود و نسبی است؛ زیرا اکثر آن‌ها مبین وضع و حال طبقات برجسته‌ی جامعه، یعنی اعیان، اشراف و شاهان هستند. با وجود این، همین داده‌ها نشانه‌های ارزنده‌ای از آیین‌های آمیزشی، هم‌سری و هم‌سرگزینی، ساختار و

در میان گروه‌خودی و پرهیز از عناصر بیگانه بوده است. توده‌ی مردم نه تنها از چنین پیوندی برکنار بودند، بلکه ممنوعیت و محرومیت قانونی نیز داشتند [همان، ص ۱۳ و ۱۴].

در اواخر جنگ جهانی اول، در پژوهش‌های مربوط به خانواده، شیوه‌ی دیگری به وسیله‌ی ا. و. بورگس و شاگردان وی در شیکاگو مطرح شد که آن را روش «اندرکنشی» نام نهادند. بنابه این روش، به جای پرداختن به شکل و ساختار خانواده، به روابط افراد در خانواده می‌پردازند تا رفتار

## ساختار خانواده در عهد کهن شباهت زیادی به ساختار خانواده در میان قبایل بدوی کنونی داشته است. در جریان تاریخ، ساختار کهن خانواده در دنیای متمدن امروزی متحول گشته و شکل امروزی به خود گرفته است

آنان را در درون شبکه‌ی ارتباطی خانوادگی مورد مطالعه قرار دهند. هدف مشاهده و مذاقه، آگاهی از نحوه‌ی تقسیم کار و قدرت، نکات سازش و تنش، و انواع ارتباطات و تبادل اطلاعات در میان افراد، در جریان مراحل رشد و بالیدگی است. «شیوه‌ی اندرکنش خانواده»، به اندرکنش‌های افراد در سایر نهاد‌های جامعه‌ی برون از خانواده نمی‌پردازد.

در راستای پژوهش‌های جامعه‌شناسانه‌ی خانواده، نگرش‌سومی نیز وجود دارد. بنابه این نگرش، خانواده جزئی از یک مجموعه‌ی جامعه‌ی عظیمی تلقی می‌شود (این مورد از نظر ما شایان اهمیت است). فرد به اعتبار نقش‌ها، منزلت‌ها، و سرمایه‌های اجتماعی-فرهنگی که دارد و بدان‌ها وابسته است، شأن و ارج می‌یابد و در جایگاه ویژه‌ای قرار می‌گیرد. هدف

پیوندهای خویشاوندی، تشکیل سلسله‌های شاهی و... در اختیار ما می‌گذارند؛ بدون این که بتوانیم دقیقاً تاریخ را از اسطوره تمییز بدهیم. با مطالعه‌ی سنگ‌نوشته‌ها، حکاک‌ها، تصویرنگاری‌ها بر روی پاپيروس و... اطلاعات چندانی درباره‌ی توده‌ی مردم و ضوابط و معیارهای مربوط به آنان به دست نمی‌آوریم. هیچ چیز نشان نمی‌دهد که عامه‌ی مردم از الگوهای طبقات مرفه، ممتاز و از شخصیت‌های خدای گونه پیروی و تقلید می‌کرده‌اند. مثلاً امپراتوران هخامنشی، فراعنه‌ی مصر و پادشاهان اینکا در آمریکای جنوبی، با محارم خود ازدواج می‌کرده‌اند تا خون پاک خودی را با خون بیگانه نیالابند، در صورتی که چنین روایی در میان توده‌های مردم معمول نبوده است. هدف از این قاعده، حفظ شرافت و مزیت

## عاملی که خانواده را به عنصر بنیادی تمام جوامع تبدیل می کند، در این نکته نهفته است که خانواده، شرایط لازم را برای تسلسل، مانایی و پایایی خود پدید می آورد

مطالعه، درک «کارکرد» خانواده به عنوان یک «ساختار» روی دستگاه بزرگ جامعه، و بازتاب جامعه روی «ساختار» خانواده است. این نگرش محصول اندیشه و کار «کارکردگرایان» (فونکسیونالیست ها) مانند تالکوت پارسونز و پیروان وی است که آنان نیز از «ساختارگرایان» (استر وکتورالیست ها) الهام گرفته اند.

### تحول خانواده‌ی معاصر

تحت تأثیر تحولات اقتصادی، تقسیم کار اجتماعی، گذر از نظام اقتصاد شکار و کوچ به نظام اقتصاد کشاورزی و روستایی و سپس اقتصاد خدماتی، صنعتی، دولتی و شهری، ساختار خانواده از نظر کمی تنگ تر شد و از نظر کیفی، یعنی روابط متقابل افراد با هم و رعایت حقوق، نقش ها، آیین ها و... دچار دگرگونی های بنیادی شد. به طور کلی می توان گفت که در نظام اقتصاد کشاورزی، به واسطه ی وحدت زمین، یعنی وحدت منبع تغذیه، افراد خانواده ناچار دور یک پدر بزرگ، در نقش پدرسالار، که مالکیت زمین را نیز داراست گرد می آیند. بدین سان، پسران، دختران و عروسان، عمه ها و... که از یک زمین نان می خورند، اجباراً سروری، ریاست و شیخیت پدر بزرگ را به عنوان «بزرگ زمین دار» می پذیرند.

چنین فرایند هم-زمینی، هم-کاری را ایجاد می کند. همه ی بازوان فعال تحت ریاست پدر بزرگ به کار گرفته می شوند و

محصول کار و زمین در میان هم-پدران و وابستگان ایشان تقسیم می گردد. از دیدگاه اجتماعی، خانواده ی نخستین پهنه ی زاد و زیست و قالب فرایند اجتماعی شدن فرد را شکل می دهد. فرد در درون آن حمایت و امنیت می یابد، آموزش می بیند، با هم-بستگی و همه-بستگی کامل، به دیگر هموندان خانواده می پیوندد. در پی آن، چنان درهم تنیدگی پدید می آید که خود خانواده هویت واحدی می یابد، و همانند یک پیکر واحد عکس العمل نشان می دهد، به طوری که اگر کوچک ترین خللی به یکی از افراد آن وارد آید، تمام هموندان<sup>۷</sup> (اعضا) را شامل می شود. در نتیجه، همه ی هموندان تحت تأثیر «عصبیت قومی» برای رفع شر و دفع خلل، به مثابه «اعضای یک پیکر»، به حرکت درمی آیند.

از دیدگاه اخلاقی، چنین خانواده ای پاس دار ارزش ها و سنت های خانوادگی است. رعایت روایی ها و ناروایی ها (هنجارها و بهنجارها) از سوی هموندان بایسته است. در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه، چنین خانواده ای، گروه اصلی بافت اجتماعی جهان کهن را تشکیل می داده است. اگر در کشورهای اروپایی، در پی تحولات اقتصادی و جامعه‌ی، شکل و ساختار خانواده دگرگون شده است، ولی در بسیاری از نقاط به اصطلاح «جهان سوم»، هنوز «خانواده ی پدرسالار» مرکب از چندین زن و شوهر و چندین نسل پابرجاست. در پی خیزش صنعت و در نتیجه جدایی

از زمین مشترک و اتکاء به بازاری کار و ذهن فردی، نخست در غرب و سپس به دنبال آن در کشورهای به اصطلاح «در حال رشد»، به تدریج خانواده شکاف برداشت و دامنه ی آن محدود شد.

در فرانسه، از همان آغاز انقلاب سال ۱۷۸۹ و «تصویب منشور حقوق بشر...»، دریافته اند که قدرت پدرسالاری (نمونه ی کوچک تک سالاری) فزون از اندازه ی «مطلوب» است. بنابراین، درصدد برآمدند که حدود و نقش پدرسالاری را نیز تضعیف کنند و از حقوق بی حد و مرز پدران نسبت به فرزندان، به ویژه دختران، بکاهند. در پی چنین برداشتی، دولت به عنوان «قیم ثانی»، از کودکان در برابر گزافه کاری ها، بدرفتاری های پدران درصدد دفاع برآمد. برای دفاع از حقوق زنان و مادران، طلاق را مجاز اعلام کرد و به دختران بالغ امکان داد، بدون اجازه ی پدران ازدواج کنند.

پیشرفت های صنعتی، مهاجرت افراد به شهرها و استخدام فردی آنان در برابر مزد انفرادی، ضربه ی کاری به نظام هم-بستگی خونی، هم-زمینی، هم-سفرگی و... وارد آورد. هنگامی که انقلاب فرانسه طلاق را به رسمیت شناخت، ثبت و ضبط سجل احوال و آموزش را به دولت وا گذاشت، جدایی و استقلال نسبی افراد خانواده را به عنوان عنصر مستقل شخصی و حقوقی میسر ساخت. گسترش شهرها، افزایش خدمات شهری، استقرار خانواده در محیط پرجمعیت، و ارج یابی جامعه ی کلان، نقش دوگانه ی خانواده ی سنتی را به عنوان واحد حمایت و امنیت، و واحد تولیدی که خانواده از زمان کهن ایفا می کرد، از بین برد.

در گروه خانوادگی که اعضای آن مرتب کاهش می یافت و تنها به پدر، مادر و فرزندان (خانواده ی هسته ای) محدود می شد، مردان تحرک مکانی و شغلی

زیادی می‌یافتند و در پی آن، نقش زنان نیز متحول می‌گشت. جنگ‌های طولانی ناپلئون و پیامدهای آن، انقلابات جامعه‌ی، اقتصادی، ادبی، هنری و اخلاقی در فرانسه شالوده و ساختار خانواده را در این کشور به تکان و تکاپو درآورد و زنان را واداشت، تنها به کدبانویی و بچه‌داری بسنده نکنند، نقش فعال‌تری در جامعه به عهده بگیرند و «هم-دوش» با هم-سران، به انبوه پرولتاریای صنعتی بپیوندند. با بسیج مردان در جنگ جهانی اول، صحنه برای زنان در اکثر زمینه‌ها فراخ‌تر شد و آنان توانستند، جای نیروی انسانی مردانه را پر کنند. بدینسان، زنان در پی انقلابات سیاسی و صنعتی، شهرنشینی، جنگ و نیاز به نیروی انسانی، از قید خانه‌مانی‌رهایی یافتند.

بعد از جنگ جهانی اول، برخی از دولت‌های کشورهای غربی ناچار شدند که واقعیت جامعه‌ی را بپذیرند و زنان را نیز از نظر حقوق مدنی و سیاسی، «هم-قطار» و برابر با مردان بشمارند و حتی در سال‌های اخیر، آنان را در بچه‌زاییدن (تولید انسان) مخیر و مختار بدانند. زنان غربی با چنین پشتوانه و توشه‌ی تاریخی وارد جامعه‌ی مدنی-سیاسی شدند و حق و وظیفه‌ی کشوروندی و شرکت در حاکمیت ملت را به عهده گرفتند.

با گسترش پهنه‌ی کار-کرد دولت از سویی و اشتغال به کار زنان از سوی دیگر، خانواده نقش کانون منحصربه‌فرد تربیت و بارآوری کودکان را نیز از دست داد و در کنار سایر نهادهای آموزشی قرار گرفت. تحقق آموزش اجباری تا سنین نسبتاً زیاد و تقبل آن توسط دولت، به عنوان مولد، مجری و پاس‌دار فرهنگ کلان، کودکان را از محیط پرتعصب خرده‌فرهنگ‌ها در محدوده‌ی خانواده رهایی داد و در کانون ارزش‌های کلان و همگانی ملی قرار داد، به طوری که کودکان از طریق کودکستان و مدرسه، به

مثابه دریچه‌ای به سوی جامعه‌ی بزرگ، به عالم کلان راه یافتند. بعد از جنگ جهانی دوم، در پی توسعه‌ی وسایل ارتباط جمعی، مانند: رادیو، تلویزیون و... به عنوان کانال صدور ارزش‌های جامعه‌ی کلان ملی به جامعه‌ی خرد خانواده، این وسایل نقش فعال‌تری را عهده‌دار شدند.

### نهاد خانواده‌ی معاصر

قانون‌گذاران کوشیده‌اند که به خانواده، به مثابه سنگ بنای جامعه، ارج و اعتبار فراوانی بدهند، ولی تحولات پنداری، کرداری، علمی و... مانند: «آزادی زنان»، همسروری بی‌عقد و ثبت، عشق آزاد، تنظیم خانواده، تعمیم قرص ضدبارداری، تولید جنین در لوله‌ی آزمایشگاه، فروش تخم نرینه (اسپرمتوزوئید) منجمد و بی‌نام، تولید بچه از طریق تلقیح و... تحولات مهمی در روابط جامعه‌ی و نیز در بنیاد مفهوم خانواده و حقوق ناشی از آن پدید آورده و اخلاقیون، حقوق‌دانان و سیاست‌گذاران جامعه‌ی را به تفکر و تأمل واداشته است.

اگر در کشورهای غربی، قوانین مدنی برای خانواده‌ی قانونی (دولتی شده به استناد مدارک) اعتبار بیشتری قائل شده، ولی بعدها قوانین و مقرراتی به تصویب رسیده‌اند که بین چنین خانواده‌ی رسمی یا نهادی و خانواده‌ی سرشتی (غیررسمی بی‌سند و مدرک دولتی) تعادل برقرار کرده است؛ به طوری که فرزندان محصول چنین زناشویی، حداقل به نام مادر هویت قانونی می‌یابند و زن و شوهر و فرزندان از مزایای قانونی بیمه، مساعده‌های خانوادگی، تخفیف هزینه‌های مسافرتی و... برخوردار می‌شوند. اکنون حقوق دانان غربی مسأله‌ی «رسمیت» یافتن «همسرورگی» (ازدواج موقت) و میراث‌بردن همسروراه‌ها از یکدیگر را مورد مطالعه قرار داده‌اند.

چندی پیش، یکی از دادگاه‌های کالیفرنیا به شکایت بانویی که چند سالی با مرد ثروتمندی، بی‌ازدواج رسمی، زندگی کرده و سپس مرد او را ترک گفته و با دیگری ازدواج کرده بود، رسیدگی کرد و به سود بانوی شاکی رأی صادر کرد. داوران غربی بر این باور بودند که در ازدواج، نحوه‌ی باهم زیستن زن و مرد مهم است، نه فقط ثبت رسمی زناشویی در دفاتر! بنابر رأی صادره، «شوهرواره»ی آن بانو ناچار شد، مبلغ هنگفتی به عنوان «بازخرید خدمات چندین ساله» (تقریباً معادل با مهریه) به هم‌زیست و هم‌سرایی سابق خود بپردازد.

بیش از ۳۰ سال است که نمایندگان کشورهای اسکاندیناوی و فنلاند پرداخت «حقوق» را به زنان و مادرانی که در خارج از خانه کاری نمی‌کنند و مزدی نمی‌گیرند، به کنفرانس‌های بین‌المللی زنان ارائه می‌دهند و خواستارند که زنان «خانه‌دار» نیز از مزایای «بیمه‌ی اجتماعی» و «بازنشستگی» به‌ویژه در صورت جدایی از شوهر، بهره‌مند شوند.

### زیرنویس:

1. Interaction
2. S. Matrilineaie
3. S. Patrilineaire
4. Bachofen
5. Commune
6. A. W. Burgess
7. Members

### منابع:

- انگلس، فردریک (۱۳۸۰). منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. ترجمه‌ی خسرو پارسا. نشر جامی. تهران.
- بهنام، جمشید و راسخ، شاپور (۱۳۳۹). طرح مقدماتی جامعه‌شناسی ایران ۱. شرکت سهامی نشر اندیشه. تهران.
- Atlas de l'Humanite (1983). Edi, Solar, Paris.
- Carantinie, Roger (1981). Bordas-encyclopedia, Tom 1, Edi. Bordas, Milan.
- Famille 2000, (1971). Histoire de la Famille, Edi. Des Connaissances Modernes, E. C. M. S. A, Paris.